

دور یادور دنیا



فرانسه/ رومانی / ماتئی ویسنی یک
ریچارد سوم اجرانمی شود
یا صحنه‌هایی از زندگی مایر هولد
ترجمه‌ی اصغر نوری



نشرنی

پیش‌گفتار

وزوولود مایرهولد یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کارگردان‌های تئاتر به حساب می‌آید. مایرهولد پدر تئاتر بیومکانیک بود، تئاتری که سعی می‌کرد از جنبه‌های روان‌شناسانه‌ی شخصیت‌ها دور شود و به بدن بازیگر اهمیت بدهد. بیومکانیک در تئاتر یک انقلاب بود و در قرن بیست‌ویکم همچنان در مشهورترین مدارس تئاتری کارگردانان آن را تدریس می‌کنند. مایرهولد برای رژیم کمونیست شوروی نمایش به اجرا آورد، در پروپاگاندا و تبلیغات حکومت روی صحنه شرکت کرد، راه خود را در تئاتر پیمود و سرانجام به دست همان رژیم کمونیست استالین دستگیر شد و در زندان به قتل رسید. به قول خودش «به‌عنوان یک کمونیست کشته شد». به‌عنوان یک کمونیست در مشت و پنجه‌ی کمونیسم له و قربانی شد. به قول آلفرد هیچکاک که روی سنگ قبرش این نوشته را حک کرده: «چنین است سرنوشت پسرهای شیطون!»

در کتاب مایرهولد یا اختراع میزان‌سن ژرار آبنسور تعریف می‌کند

که یکی از مسئولین تئاتر شوروی برای بازبینی اجرای مایرهولد به دیدن تمرین نمایش‌اش آمده بود. مایرهولد هم که می‌دانست چقدر این بازبینی مهم است با نگرانی و اضطراب زیرچشمی واکنش‌های آقای مسئول را می‌پایید. اواسط نمایش مردک از جایش بلند می‌شود و با عصبانیت در تئاتر را پشت سرش می‌کوبد و خارج می‌شود. مایرهولد هم به دنبالش در خیابان می‌دود اما به زمین می‌خورد و به او نمی‌رسد. روز بعد مایرهولد دستگیر می‌شود و هشت ماه بعد، پس از شکنجه و اعتراف به جرم جاسوسی و تروتسکیسم، اعدام می‌شود...

سرنوشت مایرهولد من را همیشه به یاد خاطره‌ای که خود ماتی ویسنی یک برایم تعریف کرده می‌اندازد. ماتی که مدت‌ها زیر تیغ استبداد چائوسسکو در رومانی کار می‌کرد، صحنه‌ی بازبینی اجرای نمایش کرگدن اوژن یونسکو را به یاد دارد. در صحنه‌ی اول نمایش هنگامی که همه قرار بود روی صحنه بلند شوند و با انگشت‌شان به نقطه‌ای اشاره کنند و بگویند: «کرگدن»! بازبینان «کمونیست» به کارگردان اعتراض می‌کنند و به او می‌گویند این سمتی که بازیگران به آن اشاره می‌کنند کاخ چائوسسکو است و نمی‌شود این سمت را نشان داد و فریاد کشید: «کرگدن»! به ناچار کارگردان به بازیگران می‌گوید سمت دیگری را نشان بدهند اما باز هم با این اعتراض روبه‌رو می‌شود که این طرف ساختمان حزب کمونیست است و باز هم نمی‌شود! هر سمتی که پیشنهاد می‌شد خلاصه در بخارست یا پادگان ارتش بود، یا مسکو یا حتی خدا به سمت آسمان و شهدای کمونیسم به سمت زمین... سرانجام